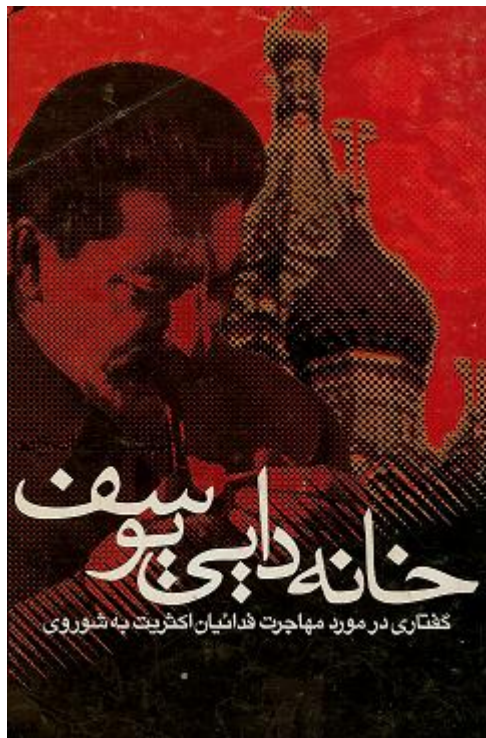


75

اتابک فتح الہ زادہ : "سازمان اکثریت و کا.گ.ب."

+ گفتگوی پرویز قلیچ خانی "با فرخ نگہدار" در این رابطہ



تقدیم به هزاران ایرانی بی‌نام و نشان که در زندان‌های
استالینی و اردوگاه‌های سیبری جان باختند.



خانه دایی یوسف

اگفتاری در مورد مهاجرت خداییان اکثریت به سوئد

اتلیک فتح اله زاده

نشر باران، سوئد

چاپ دوم ۲۰۰۲ (چاپ اول ۲۰۰۱)

طرح جلد: حسین نیلچیان

قیمت معادل ۱۰ دلار

ISBN: 91-88297-58-X

BaranBox 4048, 163 04 Spånga, Sweden

baran@chello.se

Tel. 0046 8 464 83 91, Fax. 0046 8 464 83 92

سازمان اکثریت و کا.گ.ب

به نظر من نه تنها رهبران سازمان اکثریت، بلکه رهبران حزب توده هم از آغاز قربانی ایدئولوژی اعتقادی خود شدند و بطور کلی در این چهارچوب مورد سوء استفاده قرار گرفتند. گرچه شرایط زمانی مهاجرت حزب توده با شرایط زمانی سازمان اکثریت متفاوت بود اما می‌توان نقاط اساسی مشترک در نحوه برخورد سازمان اکثریت و حزب توده ایران با قبله‌گانشان را تشخیص داد. سازمان خمیرمایه بهتری از حزب توده نداشت کردن کلفت تر از حزب توده و سازمان هم اگر به چنگ لنینیسم و انترناسیونالیسم شوروی می‌افتاد نمی‌توانست گریبان خود را از دست روابط ناسالم آن رهائی بخشد.

از آن زمانی که ایدئولوژی کمونیستی را به این معنا پذیرفتیم که شوروی مرکز پرولتاریای جهان، نماد صلح و سوسیالیسم است و مصالح سوسیالیسم جهانی (بخوان شوروی) بر مصالح ملی ما اولویت دارد، با این سنگ پایه فکری، داشتن هر گونه روابط ناسالم، به معنای روابط انترناسیونالیستی و یا همبستگی تعبیر می‌شد که در عمل منجر به نفی استقلال فکر و عمل خود، ملت و کشور بود. یا توجه به ماهیت نظام شوروی، از نظر شوروی، سازمان و یا هر جریان لنینیست دیگر، به عنوان ابزاری در جهت اهداف سیاست خارجی شوروی به حساب می‌آمد با این طینت شوروی، سازمان با آن شوروی پرستانی که داشت نمی‌توانست مبرا از آلودگی و روابط ناسالم باشد.

در مرحله اول باید گفت چنین نبود که تمام اعضای کمیته مرکزی و کادرها از روابط ناسالم سازمان با کا.ک.ب اطلاع کافی داشتند، بلکه این روابط به حلقه معین و محدودی از هیات سیاسی و کمیته مرکزی و کادرها و برخی از اعضا محدود بود که بطور مشترک و گاه جناحی و در مواردی هم با تشخیص شخصی در شیوه اداری امور محوله رعایت و بکار بسته می‌شد. بنابراین برای روشن شدن حقایق، بیش از همه بازیگران اصلی می‌توانند در یرده برداری از آن روابط ناسالم نقش داشته باشند. این وظیفه تنها به عهده سازمان موجود اکثریت نیست بلکه آن افرادی که از سازمان کنار رفته‌اند و از بازیگران اصلی بوده‌اند، فارغ از این مسئولیت نیستند. بطور مثال اگر قرار بر روشن شدن حقایق باشد، به باور من دوستان ف - تابان در آن مقطع کمترین خطایی بطور عملی در رابطه با این روابط ناسالم مرتکب نشد و به هر روی خواسته و یا ناخواسته در چارچوب این روابط ناسالم قرار نگرفت. حال دور از انصاف است که چون وی اکنون در مسئولیت رهبری سازمان قرار دارد، به جای دیگر افرادی که از سازمان کنار رفتند پاسخگوی این روابط ناسالم باشد. اولین تماس و مراجعه مقدماتی سازمان از کانال شخص «م» با واسطه یک شرکت روسی در سال ۱۳۵۹ در ایران بود و ادامه آن احتمالاً با میانجیگری کیانوری تکمیل شد. تصور نشود که شناسایی مرزها در سال ۱۳۵۹ بخاطر مهاجرت به شوروی بود. در آن مقطع سازمان به فکر مهاجرت نبود. مساله سازمان این بود که حزب توده در نزد حزب کمونیست شوروی جایگاه خود را داشت، سازمان هم در فکر آن بود که از موقعیت شوروی بی‌نصیب نباشد و تصمیم به تماس مستقیم با روس‌ها گرفت. شروع تماس و شناسایی مرزها از اواخر سال ۱۳۵۹ هنگام گسترش

روند وحدت سازمان اکثریت و حزب نوده بود. نخستین بار در شب عید سال ۱۳۶۰ سه تن از رهبران سازمان اکثریت از طریق موز آستارا برای یک دیدار دوستانه به شوروی اعزام شدند و به مدت یک هفته مهمان حزب کمونیست شوروی بودند. یکی از کادرهای سازمان که به وضع مرزی میان ایران و شوروی بخصوص از مرز آستارا آشنایی کامل داشت، با همکاری دو نفر که یکی از آنها عضو کمیته مرکزی سازمان اکثریت و آن دیگری عضو کمیته ایالتی آذربایجان بود، خروج و ورود آنها را از مرز ترتیب داده بودند. این عضو کمیته مرکزی در سال ۱۳۵۹، بی‌اینکه من اطلاعی از موضوع داشته باشم، از من خواسته بود که منطقه مرزی ایران و شوروی را در منطقه مغان شناسایی بکنم که بعدها از من منصرف شدند. اما آن رفیق دیگر چند سال بعد برای اینکه زنده به دست ماموران امنیتی جمهوری اسلامی نیفتد به هنگام محاصره، خود را از پلی به پایین پرتاب کرد و جان خود را از دست داد. آن کادر سازمان که یکی از این همسفران بود، در باره این سفر نقل می‌کند که: «ماموران شوروی در مرز ابتدا ما را بجا نیاوردند. هر کدام را بدون رختخواب و غذای مناسب در سلول جداگانه انداختند. همگی سرما خوردیم اما آنها به زودی دریافتند که ما از رهبران سازمان اکثریت هستیم. مسئول حزبی و مقام امنیتی شهر لتکران به سراغ ما آمدند و از ما عذرخواهی کردند. سپس ما را با تشریفات به باکو منتقل کردند در باکو سه عضو رهبری سازمان با مقامات حزب کمونیست شوروی دیدار و مذاکره کردند. کا. گ. ب از فرصت استفاده کرده و بطور مخفیانه از آن کادر فدایی که رهبران سازمان را به شوروی رسانده بود، خواسته بود که دو نفر از افراد مطمئن تشکیلات را از منطقه مرزی به شوروی اعزام کند. سوهنگ کا. گ. ب تاکید کرده بود

که تنها کافی است نام تو را بدهند. اما وی با تعجب به سرهنگ کا. گ. ب نگاه کرده و گفته بود که موضوع را با رفقای سازمانی مطرح می‌کند و اگر آنها موافق باشند اینکار انجام خواهد شد. مامور کا. گ. ب بلافاصله پاسخ داده بود که:

— نه، نه شما نگوئید اگر لازم باشد خودمان مطرح می‌کنیم.

از همان اولین روزهای ورود ما به استراحتگاه چرچیک، کا. گ. ب به افراد سازمان به طور پنهانی مراجعه می‌کرد. برای کا. گ. ب بهترین فرصت همان اوایل ورود مهاجرین به شوروی بود تا یخ ذهنی افراد ذوب نشده به شکار آنها بپردازد و از اعتقاد افراد سوء استفاده کند. یکی از دوستان به من گفت: «نخست وزیر در همان اوایل ورود به تاشکند از فرخ خواست که من و هم اتاقی مرا به نخست وزیر بفرستد. آن موقع فرخ به ما نظر مثبتی داشت. در نخست وزیری یک افسر کا. گ. ب دو سه ساعت با ما مصاحبه کرد و این افسر دو یا سه بار هم به خانه ما آمد. ما اول فکر کردیم چون در ایران دانشجوی بودیم می‌خواهند ما را به دانشگاه بفرستند در حین صحبت متوجه شدیم آقایان برای کارشان هدف دیگری را دنبال می‌کنند. بعد از شکل‌گیری شعبه امنیت سازمان، یکی از اعضای شعبه امنیت سازمان به ما گفت کار فرخ اشتباه بود با آن طرف اگر رابطه دارید قطع رابطه کنید.

در همان استراحتگاه چرچیک بود که یک افسر کا. گ. ب با یکی از ساکنان آن استراحتگاه که پیش از مهاجرت سازمان، با شوروی ارتباط داشته، ارتباط گرفت و روابط ویژه‌ای میان آنها ایجاد شد. و نیز مرد جوانی از کا. گ. ب که زبان فارسی می‌دانست اما خودش را به گیجی می‌زد و در ظاهر به عنوان سرپرست در سالن غذا خوری کار می‌کرد و

دور میزما قدم می زد و به یکی از افراد سازمان به منظور جلب او برای همکاری مراجعه کرد و مناسباتشان تا سال‌ها ادامه داشت. باز در همان سانه‌های اولیه بود که به «ر» نامی از اعضای سازمان مراجعه کرده بودند که این فرد قبول نکرده بود و با حانت عصبی و اعتراض آمیز به مسئول خودش تماس کا. گ. ب را گزارش داده بود. در ادامه این مراجعات کا. گ. ب در تاشکند، باکو و چهارجو بود که بعد از یک سال و نیم نه تنها همه، بلکه خان نیز شوری آتش را فهمید و همه متوجه شدند که کا. گ. ب از بالای سر سازمان برای نفوذ و همکاری به اعضای سازمان مراجعه می‌کند. این اقدام کا. گ. ب مورد اعتراض آشکار و پنهان افراد مستقل سازمان بود و از مراجعه کا. گ. ب به اعضا ناراضی بودند.

در این زمان بود که یک بحث داغ اساسنامه‌ای در حوزه های سازمان مطرح شد که هر فرد باید تنها عضو یک سازمان باشد و دامنه این بحث به آنجا گسترش یافت که یک فرد نمی‌تواند هم عضو سازمان باشد و هم با یک سازمان دیگر، که منظور کا. گ. ب، بود همکاری بکند. سازمان چند بار با فاکت‌های مشخص به پارگیری کا. گ. ب اعتراض کرد. روزی «س» نامی بعد از تماس کا. گ. ب یک راست به محل کار من آمد و گفت کا. گ. ب مرا به همکاری دعوت کرده و تهدید نموده که به کسی نگویم. با اینکه من عضو سازمان نبودم، وی را قانع کردم به سازمان گزارش بدهد و برای او توضیح دادم که اگر به کسی نگویم، تو را راحت تر و بی سر و صدا سراپا به لجن می‌کشند. دوستم همین کار را کرد جریان را به یکی از اعضای هیات سیاسی گفت و سازمان هم اعتراض کرد. اما اعتراضات رهبری سازمان تاثیری در کارکرد کا. گ. ب نداشت.

کا. گ. ب کار خود را می‌کرد و به اعتراض کسی اهمیت نمی‌داد. در اواخر خود سازمان هم می‌دانست که اعتراضش تاثیری ندارد. خیلی‌ها می‌دانستند که چند نفری از افراد سازمان چه در باکو و چه در تاشکند با کا. گ. ب همکاری می‌کنند. این افراد در حوزه‌های سازمانی نیز شرکت داشتند و فعال بودند. حداقل حسن، مسئول کل تشکیلات و مجید مسئول شعبه امنیت سازمان و فرخ می‌دانستند که افرادی از سوی کا. گ. ب به ایران، ترکیه و افغانستان اعزام می‌شوند. این کار در مواردی نیز با همکاری رهبران سازمان که هوادار دو آتشه وحدت با حزب توده بودند صورت می‌گرفت. رهبری سازمان هیچ وقت جسارت آن را نیافت که کادرها و اعضای را که چه به دلیل ضعف شخصی و چه اعتقادی به دام کا. گ. ب افتاده بودند از سازمان اخراج بکند. اما عضویت سپامک نامی را که در اعتصابات مردم باکو، یک یا دو بار از پشت بلندگو نظرات خود را راجع به مساله ملی در جمع یک میلیونی بیان کرده بود، نه تنها تلگرافی نفوذ کرد، بلکه با توطئه کا. گ. ب او را از مخفی‌گاه بیرون کشید و تحویل کا. گ. ب داد و باعث شد وی چندین ماه در زندان کا. گ. ب بسر برد. اما افراد همکار کا. گ. ب در حوزه‌ها شرکت می‌کردند و برخی از آنها نیز جزو مسئولین بودند. گفتنی است که سازمان عملاً، به هر دلیل به یازگیری کا. گ. ب از نیروهای سازمان تمکین کرد و تصمیم‌های اساسنامه‌ای سازمان بی‌فایده و بی‌مصرف ماند.

برخورد قلدر منشانه کا. گ. ب در یازگیری اعضا و کادرها در اواخر باعث واکنش یکی از اعضای مستقل شعبه امنیت سازمان در دوره گارباچف شد. مسئله از این قرار بود که ماموران کا. گ. ب به یک

دوست کرد که به نازگی از ایران به تاشکند آمد؛ بود از همان ابتدا چشم طمع دوخته بودند. اما وی صادقانه موضوع را با دوستان نزدیک خود در میان گذاشته بود. دوستی در شعبه امنیت سازمان که در این وقت مخالف حزب توده و روابط ناسالم با شوروی بود، به او توصیه کرده بود که چون ما می‌دانیم که کا. گ. ب در سازمان جاسوس دارد، تو مدتی نفوذی ما در کا. گ. ب باش تا ببینیم آنها چه می‌خواهند. این دوست کرد که سالها در شرایط بسیار دشواری در ایران زندگی کرده بود و در ابتدای ورودش به شوروی روی مقوا می‌خوابید به یک باره مورد توجه قرار گرفت. البته مساله لو رفت و به وی مشکوک شدند با تهدید و اخم و ترش رویی او را از خود طرد کردند.

یکی از اعضای شعبه امنیت سازمان نقل می‌کرد که شعبه امنیت و مسئولین سازمان بارها به مقامات امنیتی شوروی گفته بودند که اگر شما به افراد نیاز دارید به ما مراجعه کنید. این نظر گرچه در آن شرایط زمانی در مقابل نظرات دیگر رادیکال بود اما در واقع عذر بدتر از گناه بود. با وجود این کا. گ. ب کار خودش را می‌کرد و نیازی نمی‌دید به اینگونه حرف‌های سازمان توجه کند. به عنوان نمونه «ن» نامی در باکو سه بار بطور مخفی از سوی کا. گ. ب به ایران فرستاده شد. اما وقتی این موضوع فاش شد و خودش هم نخواست به همکاری ادامه بدهد کا. گ. ب با فرستادن اراذل و اوباش فرقه دمکرات تمام اثاث خانه وی را از خانه بیرون ریخت. افرادی به این اقدامات وحشیانه اعتراض کردند. منجمله داود وقتی خواست از این صحنه عکس بگیرد دوربین را از دستش گرفتند و شکستند و کتک مفصلی به او زدند و یک روز

زندانی‌اش کردند. البته رفتار ک.ا. گ. با همه نادمین این قدر وحشیانه نبود.

ک. گ. ب به بعضی از مسئولین شعبه امنیت و تشکیلات سازمان که به نوعی می‌توانستند در ایران و یا اروپا کثرتی انجام دهند مراجعه می‌کرد و این کار مخفیانه انجام می‌شد. مثلاً وقتی یکی از مسئولین شعبه امنیت سازمان در تاشکند بنام «ک» از شوروی به اروپا مسافرت می‌کرد از وی تقاضا کردند که یک فتوکپی از رساله‌های دانشگاهی دانشگاه‌های اروپا در باره رشته‌های مورد نظر شوروی را تهیه و در اختیار ک.ا. گ. ب بگذارد. البته ک.ا. گ. ب برای شکار اول دانه پاشی می‌کرد تا مزه ذهن فرد مورد نظر را ارزیابی نماید.

این نوع کارها بطور کاملاً انفرادی و مخفیانه ترتیب داده می‌شد. لذا حتا بقیه اعضای کمیته مرکزی و یا شعبه امنیت و یا شعبه تشکیلات از نوع و محتوای این کارها بی‌اطلاع می‌ماندند. این نوع کارهای حساس توسط افرادی از شعبه امنیت سازمان که موقعیت کلیدی داشتند انجام می‌شد. یکی از اعضای فعال و موثر شعبه امنیت می‌گفت ک.ا. گ. ب بسته به اهمیت موضوع در خواستی‌اش یا به شعبه امنیت سازمان و یا به افراد مورد اعتماد که موقعیت کلیدی در سازمان داشتند مراجعه می‌کرد تا از کانال خودش برای ک.ا. گ. ب اقدام بکند. ک.ا. گ. ب در مواقعی از اینها اطلاعاتی از ارتش ایران و وزرات خانه‌ها و وزرا و معاونین وزیر و غیره را خواستار می‌شد.

به هر حال اعتراض به یارگیری ک.ا. گ. ب از اعضای سازمان، از سوی جناح چپ سازمان به جناح محافظه‌کار سازمان نیز به نوعی تحمیل می‌شد. اما همه نیروهای سازمان در این زمینه حساس، موضع واحدی

نداشتند. یعنی کسانی از آنها بطور جدی مخالف همکاری سازمان با حزب کمونیست شوروی در استفاده ابزاری کا. گ. ب از افراد سازمان بودند، اما با وجود اینکه نسبت به پرنسیپ‌های سازمانی ارزش قائل بودند، واکنش تند از خود نشان نمی‌دادند. باید تاکید کرد که حساسیت و جسارت جناح چپ سازمان بعد از سرکار آمدن گاریباچف بیشتر شد. در اواخر در جناح چپ، تک به تک بطور نسبی از این اقدامات کا. گ. ب متنفر بودند. اما در همان زمان دست راستی‌های سازمان در شعبه امنیت، گاهی زیاده از حد شورش را در می‌آوردند. یکی از دوستان که از باکو به تاشکند آمده بود. آقای ک یکی از مسئولین امنیت سازمان مربوط به این جناح در رابطه با درگیری‌های آذربایجانی‌ها و ارامنه می‌گوید: مسئله ملی در شوروی تاریخاً حل شده و این درگیری‌ها به عده‌ای اوباش و ماجراجو مربوط می‌شود اما دوست من متکرر حل مسئله ملی در شوروی شده و می‌گوید: مسئله درگیری به اقلیت محدودی مربوط نمی‌شود ۹۵٪ آذری‌ها و ارامنه به طور جدی و ناموسی در این درگیری‌ها فعال هستند حتماً من قصابی می‌شناسم که در این رابطه برای خود اسلحه تهیه کرده است دوستم شرح داد همین که آقای م این خیر را از من شنید، بحث را ول کرد و ۱۰ روز تمام یخه مرا چسبید که تو باید آن قصاب را به ما معرفی کنی.

یکی از اعضای شعبه امنیت سازمان اکثریت نقل می‌کرد که:

– کا. گ. ب معمولاً از ارگان‌ها و یا افراد سازمان در مواقعی کارهای مشخصی درخواست می‌کرد که سازمان نیز در خواست مشخصی از شوروی‌ها داشت. مثلاً در آستانه برگزاری پلنوم کمیته مرکزی سازمان

در تاشکند، کا. گ. ب نیز درخواست‌های خود را مطرح می‌کرد.» از نظر کا. گ. ب و جناح محافظه‌کار سازمان این بده و بستان‌ها طبیعی بود. کسانی که به ماهیت دستگاه شوروی آگاه هستند، می‌دانند، از نظر شوروی غیرممکن است، رهبری و اعضای سازمان را به کشورش قبول بکند، مرزهای خود را برای رفت و آمد رهبری و کادرها و اعضا باز بگذارد، کسانی را مخفی بکند و اگر سازمان خواست به ایران برگرداند، امکانات آموزشی و امنیتی در اختیار سازمان بگذارد و بطور کلی اجازه دهد سازمان از امکانات و ماموران شوروی استفاده بکند و آخر سر هم هیچ چیزی بخاطر چشمان سیاه گردانندگان سازمان مطالبه نکند. این را فقط معتادان سیاسی سازمان و چند نفر ابله می‌توانند باور بکنند. در شوروی حتا آنهایی که به نوعی بر استقلال سازمان تاکید می‌کردند، بر این نظر بودند که ماموران شوروی هر کاری دارند به خود ما مراجعه بکنند اما این افراد در اقلیت ضعیفی بودند. مصلحت‌گران جناح چپ و جناح محافظه‌کار سازمان و بخصوص طرفداران دو آتشه شوروی در عمل به ریش افراد مستقل سازمان می‌خندیدند. در این صورت با داشتن چنین دوستانی مقامات شوروی و کا. گ. ب معطل چه باشند؟

در همان سال‌های اولیه اقامت ما در تاشکند بود که یکی از اعضای کمیته مرکزی که قبل از انقلاب در دوران فعالیت چریکی، بعد از ضربه سال ۵۵، مدتی اولین رابط و مسئول من بود، با دو تن از دوستانم برای شرکت در کلاس‌های ویژه به مسکو اعزام شدند. یکی از این دوستان از همان ابتدا و نظر دیگر به مرور جزو جناح نواندیش سازمان شدند. هر چه زمان می‌گذشت یکی از این دو نفر نسبت به روابط ناسالم واکنش

جدی‌تری نشان می‌داد و بویژه بعد از شکل‌گیری جناح نواندیش، در تبادل نامه‌ها، نشریات و جزوه‌هایی از اروپا به شوروی و بالعکس، کمک شایانی به ما کرد. من از این فرد چیزهای زیادی در زندگی یاد گرفتم. این دوست بعدها شروع به بیان مسائلی کرد که برایم تازگی داشت. اما آنچه درباره کلاس‌های ویژه گفت بسیار مهم است؛ این دوره‌ها یک آموزش جاسوسی و ضدجاسوسی و مسایل امنیتی بود. برنامه درسی و عملی این دوره آموزشی در واقع تربیت و آموزش جاسوسی برای ارگان‌های امنیتی شوروی در خارج از کشور شوروی بوده است و آنچنان با شرایط و مسائل مشخص سازمان خوانانی نداشت. بطور نمونه در این دوره آموزش داده می‌شد که چگونه باید فعالیت مخفی کرد؛ چگونه باید شیوه‌های تعقیب و ضد تعقیب را بکار بست و از تکنیک‌های گوناگون از جمله جعل اسناد استفاده کرد. برای آموزش اینها یک دوره عملی در خیابان‌ها و هتل‌های مسکو بکار بسته می‌شد، این سه نفر بایستی این دوره آموزشی را با شرایط ایران انطباق می‌دادند که چگونه در ایران کار مخفی بکنند. اما دو دوست من با نفر سوم یعنی مسئول خود و نیز استاد این دوره درگیر می‌شدند. بطور مثال استاد می‌گفت که وقتی در حال گیر افتادن هستید و مدارکی با خود دارید آن را دور بیندازید و بگوئید من نیست، این دو نفر می‌گفتند که این شگردها در کشورهای غربی قابل اجراست، اما این کارها در جریان کارمخفی در ایران که شدنی نیست چون ما می‌خواهیم کار غیرقانونی و پنهانی بکنیم اصلاً مدرک و سند و این حرف‌ها برای گیر افتادن ما لازم نیست. به هر حال کلاس تنها جنبه روسی داشت و پدرد خودشان می‌خورد. که چگونه و با چه متد و روشی باید برفع روسها در کشورهای دیگر جاسوسی کرد. باید تاکید کرد

که این دو تن با حفظ روحیه ملی در حد خود علیه روابط ناسالم مقابله می‌کردند و سرانجام با افکار چپ سنتی برای همیشه وداع و از کار سیاسی کناره‌گیری کردند.

این کلاس‌های ویژه، بنا به گفته دوستم، دو بار دیگر با شرکت دیگر دوستان برگزار شد. دو میان دوره‌های بعدی از اعضای کمیته مرکزی و کادرهای مورد اعتماد از تاشکند، باکو، افغانستان، آلمان، فرانسه شرکت داشتند.

تا آنجایی که دستگیر من شده است کا.گ. ب برای کارهای خود در ایران و شوروی و دیگر کشورها، هرگز رسماً به کمیته مرکزی رجوع نمی‌کرد و برنامه هماهنگ و سازمان یافته و رسمی با سازمان نداشت. مراجعه آنان در سازمان به افراد معین و بخصوص مسئولانی بود که نقش مهمی در کارهای تشکیلاتی و امنیتی در ایران و افغانستان و اروپا داشتند. می‌شود گفت جریانی در سازمان بود که سررشته این کارها را در دست داشت و در راس آن علی توسلی مسئول کل تشکیلات وقت قرار داشت. دست کم در نفر دیگر، فرخ و مجید، با علی توسلی در جریان کار هماهنگی با کا. گ. ب بودند و از طرف دیگر افرادی در حوزه کار خود به تقاضای کا. گ. ب پاسخ مثبت می‌دادند.

کا. گ. ب به شورای نویسندگان روزنامه کار و پا کسانی که صرفاً به کار فکری مشغول بودند کاری نداشت. از یک نظر رابطه کمیته مرکزی سازمان اکثریت با کا. گ. ب نهادی و رسمی نبود. حتماً افرادی از کمیته مرکزی و مشاورین از این روابط ناسالم آگاهی نداشتند (این در حالی بود که یک عضو ۱۹ ساله که با شعبه امنیت سازمان همکاری می‌کرد اطلاعات بیشتری از یک عضو کمیته مرکزی داشت.) اما این رابطه از نظر دیگر نهادی بود چون ناشی از توافق بخشی از اعضای برجسته امنیت

سیاسی و کمیته مرکزی و شعبه امنیت سازمان بود. در هر سازمان امنیتی (چه کشوری و یا احزاب و سازمانهای اپوزیسیون انقلابی و برانداز) تصمیم در باره اقدامات امنیتی و شیوه اجرای آنها و هماهنگ کردن کل امور امنیتی در حوزه محدودی گرفته می‌شود. اصولاً ساختار، مکانیسم و نحوه کارکرد یک سازمان مخفی چنین است. بنابراین برای بخش امنیتی سازمان اکثریت، کاری غیر عملی و حتا خطرناک بود که موارد همکاری یا دستگاه امنیتی شوروی را به تأیید و تصویب رسمی کمیته مرکزی سازمان برساند. از طرفی ماهیت سازمان امنیت شوروی چنان بود که مطلقاً نمی‌گذاشت و اجازه نمی‌داد که درجه و نوع همکاری با صلاح دید سازمان تنظیم بشود. وقتی کا. گ. ب از موضع قدرت کانالهای خود را داشت با توجه به شرایط ویژه سازمان تا حد ممکن به اهداف خود می‌رسید مگر عقل خود را از دست داده بود راه و روش دیگری انتخاب کند؟

می‌توان گفت علی‌توسلی مسئول کل تشکیلات، حتا موقعی که از این مسئولیت عزل شد نیز به شوروی اعتقاد کامل داشت و فکر می‌کرد که ایران با کمک و همکاری سیستم شوروی و حکومتش درست می‌شود. او بیشترین و موثرترین همکاری‌ها را از کانال خود و یا در کنار دو تن از رهبران این سازمان با کا. گ. ب داشت. از سوی دیگر باید گفت که شیوه ارتباط سازمان‌های امنیتی و کا. گ. ب هرگز چنین نبود که کا. گ. ب تمام کارها را فقط از یک نفر بخواهد. هر فرد هر چقدر لایق بود نمی‌توانست مرکز ثقل کار کا. گ. ب باشد و همه کارها از کانال او بگذرد. به همین دلیل کانال‌های مختلفی وجود داشته است. بنابراین این بدست آوردن یک تصویر کامل از موضوع، بدون دسترسی به

همه قطعات پازل مقدر نیست.

به نظر من گرچه سازمان در برقراری روابط ناسالم مستعدتر و آماده‌تر از حزب توده بود، اما خوشبختانه دوره مهاجرت فلاکت‌بار حزب توده نصیب سازمان نشد. در آنچه سازمان کرد و یا نکرد، اعتقاد و ایدئولوژی نقش اساسی داشت و به همین دلیل اعضای سازمان حتی کسانی که عاشق و شیفته شوروی و حزب توده بودند باز دارای احساس ملی و ایرانیّت بودند و نسبت به پاکی و شرافت خود حساس بودند و هنگام از دست دادن اعتقاد و ایمان خود نسبت به درستی مسأله‌ای، رعایت پرنسیپ ملی را به مصلحت زشت ترجیح می‌دادند.

سوءاستفاده کا. گ. ب از اعضای سازمان، غیر انسانی بود. دستگاه امنیتی شوروی در مرحله اول از اعتماد و اعتقاد اعضای سازمان و حزب حداکثر سوءاستفاده را می‌کرد و به مرور به سبب وضعیت سخت معیشتی، از شیوه‌های تطمیع، تهدید و بخصوص ارضای مالی و جنسی، که الحق در این مورد استناد بود، برای خبرگیری و جاسوسی علیه مهاجران قدیمی، دانشجویان خارجی ساکن شوروی و حتی تشکیلات و دوستان خود و نفوذ در سازمانهای سیاسی دیگر، در رابطه با ایران و اروپا و ترکیه استفاده می‌کرد.

کا. گ. ب بسیاری از اعضای سازمان و حزب را بدون احساس مسئولیت نسبت به جان آنها، به مصداق سنگ مفت و گندجشک مفت، به مأموریت ایران می‌فرستاد. سازمان متوجه این قضایا می‌شد اما زیر سیبلی رد می‌کرد و به قول رشتی‌ها خودش را به گنجی می‌زد.

هم زمان با پورش به حزب توده، شبکه کا. گ. ب نیز در ایران آسیب جدی دیده بود. اما فرار مومنان ساده لوح به شوروی فرصت مناسبی به

کا. گ. ب داده بود که با دست باز از آنها استفاده بکند. این افراد همچون ابزاری در دست کا. گ. ب خود نیز به درستی متوجه نبودند کدام حلقه‌های از هم گسیخته زنجیره جاسوسی شوروی در ایران را به هم وصل می‌کنند تا موتور کا. گ. ب با هدایت گردانندگان اصلی بکار افتد. کا. گ. ب افزون بر استفاده از افراد به صورت منفرد و انتخابی، حساب و کتاب و دفتر جداگانه‌ای با حزب توده و سازمان اکثریت داشت، و به حسب مورد نیاز، به افراد، یا به حزب یا سازمان مراجعه می‌کرد. به سادگی قابل فهم است که کا. گ. ب در این زمینه روی تشکیلات سازمان اکثریت بیشتر تکیه و حساب می‌کرد چون می‌دانست آن سازمان بر خلاف تشکیلات حزب توده به علت آسیب‌ناپذیری آصادگی بیشتر برای کمک به این گونه کارها دارد.

اطلاعات دقیقی در دست نیست افرادی که توسط کا. گ. ب به ایران فرستاده شدند، چه تعدادی دستگیر شدند. یکی از آشنایان توده‌ای می‌گفت کا. گ. ب با آگاهی فروغیان مرا به همراه دوستم به ایران فرستاد. بعد از بازگشت از ایران من خودم را کنار کشیدم و با استفاده از فرصتی که برای رفتن به اروپا فراهم شده بود به خارج رفتم اما دوستم رفتی پا به ایران گذاشت با همه قطع رابطه کرد و به زندگی آرام و بی‌سر و صدا ادامه داد.

کا. گ. ب علاوه بر این که افرادی به ایران می‌فرستاد، در داخل شوروی نیز در صورت امکان از اطلاعات و موقعیت خانوادگی افراد مهاجر استفاده می‌کرد افراد در اوایل ورود به شوروی، بدون این که خودشان خبر داشته باشند اغلب تخلیه اطلاعاتی شده و فکر می‌کردند به نوادگان کارل مارکس حرف خود را می‌زنند. بنابراین کا. گ. ب برای هر فرد پرونده

داشت با مطالعه این پرونده بود که کا.گ.ب از یکی از دوستان خواسته بود که می‌تواند یک نفر رئیس ثبت احوال معرفی بکند. کا.گ.ب همیشه همکاران سابق خود را به همین راحتی رها نمی‌کرد. «م» نامی در تاشکند هنگامی که نخواست به همکاری ادامه بدهد بارها به عناوین مختلف مورد اذیت کا.گ.ب قرار گرفت و کتک خورد. یک بار چهار مامور کا.گ.ب بدون نشان دادن کارت هویت خود، بلیت اتوبوس را از دست آقای م گرفتند و به بهانه اینکه وی بلیت اتوبوس ندارد کتک مفصلی به وی زدند و او را از اتوبوس بیرون انداختند. او چندین بار در خانه خودش اعتصاب غذا کرد. بدبخت بارها به سازمان شکایت کرد که کا.گ.ب مرا اذیت می‌کند اما اساس فکر سازمان در مورد این فرد این بود که وی دچار اختلاس حواس شده است. نمی‌دانم اگر سازمان فکر می‌کرد که طرف مشکل روحی ندارد جرات اعتراض داشت یا نه؟

باید گفت هواداران و اعضای ساده سازمان از سوی کا.گ.ب بی‌دفاع‌تر از کادرها و افرادی که دور و بر کمیته مرکزی بودند بیشتر مورد سواستفاده و فشار قرار می‌گرفتند. اما اکثریت هواداران و اعضای ساده سازمان آگاهانه مراجعه افراد کا.گ.ب را به دلایل مختلف لو می‌دادند. در تاشکند اغلب این افراد صادقانه به من رجوع کردند و درد دل کردند و برای رهایی از دست کا.گ.ب صحبت و مشورت کردند. مورد دیگری هم بود که طرف برای اینکه از زورگونی پنهان و آشکار سازمان خود را خلاص بکند و از طرفی صاحب امتیاز حقیرانه‌ای نیز بشود همکاری موقت با کا.گ.ب را قبول کرد. اما اکثریت مطلق اعضا و هواداران از این سیر دفاعی کثیف استفاده نکردند. باید بگویم

کادرها و اعضای کمیته مرکزی که با کا. گ. ب همکاری کردند صادقانه به میل خود چیزی نگفتند و کار نادرست شان را به نقد نکشیدند.

آنچه به تجربه دریافتیم اینست که دیگر از هیچ اپوزیسیونی پذیرفتنی نیست و نخواهد بود که برای مبارزه با استبداد حاکم، هر چند ناجوانمردانه و ددمنشانه مورد سرکوبی و تهاجم آن قرار گرفته باشد، با نیروهای سیاسی - امنیتی کشورهای بیگانه همکاری کند. در غیر این صورت این حرکت ناسالم پیشاپیش محکوم به شکست خواهد بود و برنده اصلی در این مبارزه غیر اصولی همان استبداد حاکم در کشور و نیز همان کشورهای بیگانه خواهند بود.

احزاب و سازمانها و شخصیت‌های مبارز و استخوانداری که، چه بسا با کمال حسن نیت، در این بی راهه قدم گذاشتند، به ترازوی غم انگیز دچار و قربانی شدند.

صرف سابقه دراز مبارزه و کثرت قربانیان و شهدا مجوزی برای همکاری با نیروهای سیاسی - امنیتی کشورهای بیگانه نیست، برای عبرت تنها کافی است نیم نگاهی به سرنوشت حزب توده، فرقه دمکرات و سازمان مجاهدین بیندازیم.

گرچه جای خوشبختی است که سازمان اکثریت توانست در دوره پروستریکای گاریباچف خود را نیمه جان از گرفتاری نجات دهد. اما سازمان مسئول عملکردهای خویش است و به هیچ وجه نمی تواند از پاسخ گویی درباره روابط ناسالم شانه خالی کند.

+

گفتگوی "پرویز قلیچ خانی" با "فرخ نگهدار" در باره ی کتاب «خانهای دانی یوسف»

آرش

با مسئله بر سر بن لادن است! انوار ذو کالیلم، تمام شوستگی، انوار سبید، سبیر امین، توستیک ای و دانیل، سالیتر، ایگناسیو رامون، فرریک انگلس، «جیدیه» بنادکر، اوان اندامی، به میهناریمم آمریکا، کنگرہی جهانی، فلیچہ انوار پریش، سن دیگر امدار نخواہیم کرد، بررسی بہ کتاب، دو بارہی تاریخ معاصر ایران و یک همدار، گنت و گر با شراب خوششان.

خبر، سبلا کرسی، فریتمانی عبدالرحیمپور، هاشم فریدون، ابراهیم کرخ، فرخ نگہدار و توکل، دو بارہی «سیدی برتوی»، پروردگارا، ما را از شر شعیب ن محافظہ کن، داستان شاعرانگی و سیاست نزد گلشیری، زبر ناہای پارس، «مدی عشق» را بہ کسی نخواہم دادکہ قبش برای صبح بتید، دو جانیہ مرزہای فولادی، شراہن بہ نولیشکا، مکلان، فروشمنگر ایرانی و شجاعت مدنی، ورد دلہای داری، دلمہ ما، پروردگان، شعری از سبازش کسرائی، «مغر خردتان ہستید»، یادمان تل عام زندانیان سیاسی، کنگرہی جهانی بین المللی سارکن، شعر و دیستان، سفری کتاب و تفریاداد . .





مقالات

- ۴ - آیا مسئله بر سر برین لادن است؟
 - ۵ - نتاتر «خبر» و «شر» ادواردو گالیانو
 - ۶ - گفتگو با نواد شومسکی
 - ۸ - کتور جمعی
 - ۱۰ - سوه قصه‌های ۱۱ سپتامبر
 - ۱۰ - زورآزمایی بین طالبان دلار و طالبان نفت
 - ۱۱ - «پرسی نامه» دومینیک اِد و دامیل سالو
 - ۱۲ - «هریذ» ایگناسیو رامونه
 - ۱۲ - افغانستان فردریک انگلس
 - ۱۵ - «هدیه» بنید گزبان اسلامی به میلپتاریسم آمریکا
 - ۱۸ - کنگره جهانی علیه نژاد پرستی
 - ۱۹ - اعتراض به نمایشگاه عکاسی
 - ۲۰ - بررسی سه کتاب جدید در باره تاریخ معاصر ایران و یک هشدار
 - گفتگوی پرویز قلیچ‌خانی با ترف حق‌شناس، حیدر، بهزاد کریمی و فریادنگوی عبدالرحیم پور (مجدد)، عباس هاشمی (هاشم)، فریدون، ابراهیم آوچ، فرخ نگهدار و توکل.
 - ۵۱ - در بزوی «مهدی پرتوی»
 - ۵۲ - پیوندگان
 - ۵۸ - پروردگارا ما را از شر مذهبیین مخالفت کن. یورام کاتوک، برگردان: محمد ربویی
 - ۵۹ - همه‌ی هستی‌ام را به کسی خواهم داد که قلبش برای منج بنیادا علی ستازی
 - ۶۰ - داستان شاعرانگی و سیاست نزد گلشیری
 - ۶۴ - من دیگر قرار نخواهم کرد، بز بونسون، برگردان: علی شفیعی
- شعر**
- ۵۶ - شمس لنگرودی، منصور خاکسار، اسماعیل نوری‌علا، حمید رضا رحیمی، سرز آراکلی، ژیل مساعد، مجید نفیسی، زیبا کریماسی و آرش اخوت
- نقد و بررسی**
- ۶۵ - مجموعه‌ای خواندنی
 - ۶۶ - در حاشیه‌ی مرزهای فولادی
 - ۶۷ - زیر زم‌های پاریس
 - ۶۸ - روشنفکر ایرانی و شجاعت منتهی
- قصه**
- ۷۱ - نقل قهوه
 - ۷۲ - «خر خودتان هستید»
 - ۷۳ - درد و دل‌های دارو دسته‌ی ما
 - ۷۶ - و این چنین بود روز و شب
- گزارش**
- ۶۹ - یادمان قلعه‌م زندانیان سیاسی
 - ۷۰ - کنگره جهانی بین‌المللی مترکسی
 - ۷۸ - گزارش یک سفر
- معرفی کتاب و نشریات**

مدیر مسئول : پرویز قلیچ خانی

زیر نظر هیئت تحریریه

مسئولین صفحات شعر :

منصور خاکسار و مجید نفیسی

- مسئول شعر: آرش
- برای ما، شعر، مقاله، شعر، عکس و طرح بفرستید
- مقالات آموزشی بیش از ۳ صفحه‌ی حجم باشد
- همراه با ترجمه - صفحه اصلی نیز فرستاده شود
- آرش در حد و اندازه و شرافت کردن مقالات با سرقتند
- فرستاده آزاد است
- آزاد و مشابه نویسنده‌تان، فرودما نظر آرش نیست
- پس فرستادن مطالب ایشان پذیر نیست
- ما مطالب را که فقط برای دوخ در آرش ارسال شده باشد چاپ خواهیم کرد، امیدواریم که دوستان این پرسش را رعایت نمایند

تلفن و فاکس تحریریه

• **تلفن :** ۶۶۸۰۳۷۸۶۴ + کد فرانسه

• **فاکس :** ۱۳۹۸۳۱۶۵۷ + کد فرانسه

E' mail : parvizghlich@hotmail.com

نشانی آرش

Arash
Maison des Associations
7 Place du Martroy
95300 Pontoise - FRANCE

آرش نشریه‌ای است فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، که از بهمن سال ۱۳۶۹ (فروردین ۱۳۹۱) در فرانسه منتشر می‌شود

اشتراک یکساله (برای شش شماره)

فرانسه ۲۴۰ فرانک، آلمان ۴۰ مارک،

اسکاندیناوی معادل ۴۰ مارک آلمان، آمریکا،

کانادا و استرالیا ۳۵ دلار آمریکا

تک فروشی

اروپا : معادل ۲۰ فرانک فرانسه

آمریکا و کانادا و استرالیا : معادل ۵ دلار آمریکا

طرح جلد این شماره

نادر خالق پور

رنگ و روشن، ۱۰۰٪ ۱۰۰

پرویز قلیچ خانی : ضمن تشکر از شما برای این گفت‌وگو : چند ماه پیش ، کتابی بنام «خانه‌ی دانی یوسف» ، نوشته‌ی اتابک فتح‌الله زاده ، از کادرهای قدیمی سازمان شما (اکثریت)، در سوئد منتشر شده است . او می‌نویسد : « آن چه که در این نوشته می‌آید کوششی برای تصویر کردن بی غل و غش زندگی، تجربه و یافته‌های فردی‌ام از آن دوران است ... » و ضمن شرح سرگذشت خود در شوروی ، اقدام به یک سری افشاگری‌هایی در مورد بعضی از اعضای رهبری و سازمان شما، در شوروی نموده و مدعی است که به نوعی سازمان اکثریت با سازمان امنیت شوروی «کا. گ. ب» همکاری می‌کرده .

او می‌نویسد: « به نظر من نه تنها رهبران سازمان اکثریت، بلکه رهبران حزب توده هم از آغاز قربانی ایدئولوژی اعتقادی خود شدند و به طور کلی در این چهارچوب مورد سوء استفاده قرار گرفتند. » . و ضمناً آرزو می‌کند که « دارندگان نقش‌های بزرگ و کوچک سازمان اکثریت در بازنگری انتقادی به کارنامه گذشته خویش پیشقدم شده و آنچه را که در شوروی سابق رخ داد صادقانه به قلم بیاورند. آنوقت است که من و ما به لغزش‌ها و اشتباهات خود پی خواهیم برد » .

من فکر می‌کنم ، پاسخ‌گویی به آن‌ها، یکی از اقداماتی است که سازمان شما مدت‌هاست که شعار آن را مطرح می‌کند. علنیت و شفافیت با مردم .

من سؤالاتم را هر چند که ممکن است بعضی از آن‌ها بسیار ابتدایی باشند ، ولی به دلیل مطرح بودنش در محافل بیرونی، شروع می‌کنم. کتاب برای اثبات بی اطلاعی رهبری از وضع شوروی، می‌گوید «حدود پس از یک سال فرخ از تاشکند عازم مسکو می‌شود او در مسکو مشتکی از مدال‌های بدلی شوروی را خریده و به عنوان هدیه به کمیته مرکزی به آدرس مجید به تاشکند می‌فرستد... مجید اعضای هیئت سیاسی و کمیته‌ی مرکزی را به صف ردیف می‌کند... و مدال‌های درشت را به سینه‌ی اعضای هیئت سیاسی و ... » . انگیزه‌ی شما در مورد ارسال این مدال‌ها چه بوده است؟

فرخ نگهدار : من اهمیت این موضوع را که بخواهد در یک مصاحبه مطرح شود متوجه نیستم و این را نیز که چرا فتح‌الله‌زاده این موضوع را نوشته است؟ حالا من مقداری مدال خریدم و فرستادم و یا نخریدم و نفرستادم! این بستگی به ذوق و احساس من در آن لحظه دارد و این که من چه واکنشی داشتم. مثل این که آدم چیزی را از مغازه‌ای می‌خرد یا نمی‌خرد ! این چیز برای ثبت در تاریخ اصلاً معنی‌ای ندارد! مطابق بودجه یا پولی که تو جیبیم بوده هدیه‌ای برای آن‌ها خریده‌ام و حالا می‌توانست کارت پستال باشد یا مدال!

این را هم لازم است توضیح دهم که محرر این جزوه ، که من او را به نام «صفر» می‌شناسم از اعضای ساده سازمان ما بوده، و هیچ‌گاه کادر سازمان نبوده. کادر در سازمان ما به کسانی اطلاق می‌شده که یا در دستگاه رهبری مسئولیت داشته‌اند و یا در یکی از کمیته‌های سازمانی عضویت داشته‌اند. صفر هیچ‌گاه در این سطح نبوده است. او تنها کسی است که از ما جدا شده و به حزب دموکراتیک مردم ایران پیوسته. او البته در آن‌جا جزو کادرهای اصلی است.

س: نویسنده برای نشان دادن این که ، بین اعضای کمیته‌ی مرکزی و خانواده‌هایشان با دیگران تبعیضی وجود داشته می‌گوید : گویا قرار بوده است که همه سرکار بروند و بعد تصمیم عوض شده و تنها کادرها و اعضاء سرکار می‌روند و زمانی که خانمی به این وضع اعتراض می‌کند، پاسخ شما این بوده که سازمان در مورد افرادی که از ایران خودسرانه آمده‌اند و یا ما اعزامشان کرده ایم، تصمیم می‌گیرد چه بکنند یا نکنند. دلیل این کار چه بوده است؟

نگهدار : خوب مسلم بود که به خارج از کشور آمدن ما یک تصمیم سازمانی بود. یعنی هیئت سیاسی کمیته مرکزی در آن زمان نشست و تصمیم گرفت که بدلیل وضع خطرناکی که در ایران بوجود آمده، باید ابتدا بخشی از رهبری و بخشی از کادرها که زیر خطر هستند ، فوراً از مملکت خارج شوند . این تصمیم شامل هر کسی که می‌خواست از کشور خارج شود، نمی‌شد و ما نمی‌توانستیم برای بقیه هم تصمیم بگیریم.

وقتی که به شوروی می‌رویم متوجه می‌شویم که عده‌ای هم خودشان تصمیم گرفته‌اند که خارج شوند، حالا یا وابستگی تشکیلاتی داشتند یا وابستگی فکری و هواداری داشتند، ما نزد مقامات شوروی تأیید می‌کردیم که اشخاصی که خود آمده‌اند وابستگی سازمانی دارند یا از ما هستند ولی در مورد سرنوشت آن‌ها، در مورد زندگی آن‌ها و این که چه می‌خواهند بکنند، به هیچ وجه تصمیم نمی‌گرفتیم. در مورد کادرهای کمیته مرکزی، کادرهای ایالتی و کادرهای درجه یک، با هم می‌نشستند و فکر می‌کردیم چه بکنیم! چون آن‌ها کادرهای حرفه‌ای سازمان بودند. در آنجا تعدادی هم بودند که کادرهای حرفه‌ای سازمان نبودند و ما در رابطه با آن‌ها اگر کمکی از نظر تحصیل یا گرفتن خانه و یا امکانات می‌خواستند، پشتیبانی می‌کردیم که مسایل آن‌ها حل و فصل شود.

س : در خاطراتی که تا کنون از مهاجرت اعضای اولیه حزب توده منتشر شده، نشان می‌دهد بیشتر امکاناتی که حزب کمونیست شوروی - در گفته‌های اکثر اعضای کمیته‌ی مرکزی در زندان جمهوری اسلامی روشن شد که « کا گ ب » بوده - در اختیار حزب قرار می‌داده ! اعضای کمیته‌ی مرکزی، از آن‌ها استفاده می‌کرده است و اعضای حزب و کادرها در حاشیه بوده‌اند. نویسنده کتاب همین مسئله را در مورد کمیته‌ی مرکزی اکثریت صادق می‌داند و عنوان می‌کند که کمیته‌ی مرکزی در مقابل اندک امکانات شوروی تمکین می‌کرده و از این نتیجه می‌گیرد که مرکزیت سازمان بیشتر به حرفه‌ای‌های رابطه‌های اعضای کمیته مرکزی شوروی گوش می‌داده است ! از جمله برای کنترل نامه‌ها برای اعضای خانواده‌ها از طریق اروپا ! او می‌گوید که کمیته‌ی مرکزی سازمان

- شعبه‌ی امنیت - برای کنترل اعضاء سازمان دستور داده بود سر نامه‌ها باز باشد و به این وسیله نامه‌ها برای ارسال به ایران، کنترل می‌شد. آیا چنین چیزهایی صحت دارد ؟

نگهدار : این سؤال دو نکته دارد : یکی در مورد امکاناتی است که در اختیار کمیته‌ی مرکزی بود. خوب همه‌ی کسانی که در آنجا بودند هیچ نوع اطلاعاتی یا گزارشی که برای کادرهای حرفه‌ای سازمان در آنجا امتیازات ویژه‌ای از نظر معیشتی در نظر گرفته می‌شد و برای دیگران نمی‌شد، مثلاً وضع این‌ها بهتر از دیگران بود یا در منطقه ویژه بودند، داده نشد و چنین چیزی وجود نداشت. فقط در مورد من که دبیر اول کمیته‌ی مرکزی بودم، بنا به تصمیم کمیته‌ی مرکزی ازبکستان، خانه‌ای چهار خوابه به من دادند و به این عنوان که برای من مرتب مهمان می‌آید. برگه این خانه بنام من صادر شد و وقتی من رفتم و دیدم که خانه من با دیگران فرق می‌کند، آن را به سازمان دادم و به خانه‌ای که مثل خانه بچه‌ها بود رفتم و آنجا زندگی کردم. آن خانه هم دفتر سازمان شد و سال‌ها هم دفتر بود.

در مورد نامه‌ها هم ما تصمیم گرفتیم - و فکر می‌کنم که تصمیم درستی بود - و اعلام کردیم که نامه‌ها باز باشند؛ چون ما یک سازمان مخفی بودیم، و تحت پیگرد، امکان نفوذ پلیس و تلاش سازمان‌های اطلاعاتی برای ضربه زدن اوایل دهه 60 - بسیار جدی بود. برایمان مرگ و زندگی مطرح بود. تشکیلات داخل وجود داشت و همه‌ی رفقای که در آن بودند، به ما اعتماد داشتند که ما اسرار را حفظ می‌کنیم و در مقابل تلاش‌های نفوذی می‌ایستیم. ما مسئول جان آن‌ها بودیم ولی از سویی دیگر حق نداشتیم نامه‌هایی که نوشته می‌شود یا ارتباطاتی که گرفته می‌شود، بازکنیم و این از چشم دوستانمان پنهان باشد. بنابراین گفتیم که ارتباطات علنی است. تصمیم این بود و گفتیم که نامه‌هایتان را باز بگذارید و فرض را بر این بگذارید که همه چیز علنی طرح خواهد شد. ما در نامه‌ها را باز نمی‌کردیم، ما کنترل امنیتی به آن شکل مخفی که رفقای خودمان را کنترل کنیم، نداشتیم و مخالف این سیستم بودیم ولی ایشان درست می‌گویند و ما اعلام کردیم که ارتباطات شما باید علنی باشد.

س:البته در کتاب گفته می‌شود که در دوره‌ی گورباچف این کار منتفی شد.

نگهدار: می‌خواهد بگوید که ما تشکیلات داخل و کار مخفی را منتفی کردیم. که البته درست است. کسی که با تشکیلات مخفی کار می‌کند و کار مخفی می‌کند حتماً اهرم‌های دفاعی هم برای خودش ایجاد خواهد کرد.

س: در مورد کنترل اعضا، او می‌گوید که سازمان یک کمیته‌ی - شعبه - امنیتی داشته که این شعبه‌ی امنیت با مامورین «کا.گ.ب» همکاری داشته و از این نتیجه گرفته و مطرح می‌کند که بعضی از افراد سازمان توسط آن‌ها تحت تعقیب و کنترل قرار می‌گرفتند و حتا در موارد زیادی به کسانی که مشکوک بودند، اجازه نمی‌دادند از منطقه خارج شوند.

نگهدار: شما وقتی تشکیلات مخفی دارید و کار مخفی می‌کنید و رفت و آمد مخفی به ایران دارید، حتماً باید کنترل امنیتی وجود داشته باشد، برای این که پلیس می‌خواهد توی تشکیلات نفوذ کند و شما را بزند. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هم دقیقاً همین کارها را کرد، افرادی هم آمدند و اطلاعات کسب کردند و رفتند دادند. هم در این کتاب و هم در منابع دیگر ذکرشان آمده است. چنین واقعیتی وجود داشته. ما در دنیایی که همه با هم دوست هستند و همکاری می‌کنند، زندگی نمی‌کردیم. دشمن داشتیم و ما هم دشمنی می‌کردیم. در چنین فضایی شما حتماً باید مسایل امنیتی را رعایت کنید و ارگان‌هایی که این مسایل را کنترل می‌کنند، داشته باشید. ما هم این ارگان‌ها را داشتیم و هر کس که از ایران می‌آمد از او گزارش می‌گرفتیم، دقیق ارتباطش را کنترل می‌کردیم که با چه کسی رفت و آمد دارد، چه کار می‌کند و چه نمی‌کند! وقتی هم کسی را به ایران می‌فرستادیم حتماً کنترل می‌کردیم که کجا خواهد رفت و کجا نخواهد رفت و و، برای این که با خط کشتن آدم‌ها مواجه بودیم و بسیاری از رفقایمان را هم در همین راه به دلایل امنیتی از دست دادیم.

در همان تاشکند که بودیم البته از ایرانیان قدیمی کسانی بودند که از بچه‌های ما نبودند و شاید توده‌ای و یا فرقه‌ای بودند و ما از ابتدا اصل را براین گذاشتیم - در دوره‌ای که کار مخفی می‌کردیم - که با آن‌ها ارتباط نداشته باشیم و به آن‌ها اطلاعات ندهیم و به جاهای ما هم نیایند. سال‌های بعدتر فقط یک آقایی بود بنام حمزه‌لو که در این کتاب هم نامش آمده، ایشان آدم سالم و مترجم بود. او مرا دید و دعوتش کردم و از چند سال بعد هم روابطه خانوادگی پیدا کردیم و دوستی‌مان هم ادامه پیدا کرد.

س: حتماً شما هم مسائل رهبران حزب توده را پس از دستگیری‌ها می‌دانید و این که چگونه «کا.گ.ب» توانسته بود با اکثر آن‌ها رابطه بگیرد و صحت و سقم آن را هم خودشان مطرح کردند. این کتاب تصویری از سازمان می‌دهد که گویا «کا.گ.ب» توانسته با تعدادی از افراد سازمان چه در رهبری و چه کادرها و اعضا، تماس بگیرد و اطلاعات جمع کند و حتا بعضی را عضو اطلاعاتی خود بکند! آیا این موضوع اصلاً وجود داشته یا نه؟

نگهدار: این دوتا موضوع است که باید روشن شود و بعد بحث ادامه پیدا کند! مسایلی که از نظر سازمان‌های اطلاعاتی دولتی، چه مال ایران باشد و چه شوروی و چه جای دیگر، مورد توجه است مسایلی است که از کانال‌های عادی - مطبوعات، دانشگاه‌ها و حالا اینترنت - غیر قابل دسترسی است مثل اسرار نظامی یا اطلاعات صنعتی و افراد خاصی می‌توانند آن اطلاعات را داشته باشند و این سازمان‌های اطلاعاتی کوشش می‌کنند که آن‌ها را بدست آورند. دوم فعالیت خود این سازمان‌های اطلاعاتی در درون سازمان‌ها و احزاب سیاسی است. یعنی این که آدم‌هایی را در آن‌جا بدست بیاورند که از درون احزاب، مخفیانه به آن‌ها گزارش بدهند که چه می‌گذرد و این چه فکر می‌کند و آن یکی چه، و آینده چه خواهد بود و چه نخواهد بود! ما در اتحاد شوروی با این پدیده هم مواجه بودیم. یعنی از کسانی که سرِ مرز می‌آمدند و چشم بسته هم بودند، بارها گزارش گرفتیم که مأمورین مرزبانی از آن‌ها سؤالاتی کرده‌اند که نامربوط بوده است و ربطی به این که بفهمند آن کس با ماست یا نیست نداشته. قرار ما با مقامات مرزبانی این بود که: شما فقط در این عرصه که بفهمید این شخصی که آمده، رفیق ما و یا عضو سازمان هست یا نیست، تحقیق کنید و در سایر مسایل که او در محله‌اش، شهر و خانه‌اش چه کسانی را می‌شناسد یا نمی‌شناسد و بخواهید از آن افراد اطلاعات بگیرید یا ارتباط برقرار کنید، این‌ها جزو حوزه اطلاعاتی که آن فرد موظف است به شما بدهد نیست. به تمام پیک‌هایمان که می‌رفتند و

می آمدند با تاکید گفتیم - این را هم همه می دانند - که شما فقط از نظر احراز هویت شخصی ، که من کی هستم، بگویید که با سازمان هستیم، چون ما قرار داریم اگر با ما بوده باشید اجازه دارید که وارد شوید و در غیر این صورت اگر سؤالات نامربوطی کردند، باید جواب ندهید. خود سازمان هم گفته است که ما در این جا با مقامات مرزبانی شوروی که بخش عمده ای از «کا.گ.ب» می باشند صحبت کرده ایم - تمام سپاهانی که مرزها را کنترل می کنند و در ایران هم چنین است زیر نظر سازمان های اطلاعاتی هستند - و قرار داشتیم و خود من هم صحبت کردم و اسنادش را هم منتشر کرده ایم که جان رفقایمان را نجات بدهیم. این کار را کرده ایم و دفاع هم می کنیم و قطعاً هم کار انسانی ای بوده و اگر کسانی و از جمله نویسنده کتاب مخالف این قضیه هستند، باید به حکومت جمهوری اسلامی ایران انتقاد کنند که چرا فضایی در کشور ایجاد می کند که شهروندان، نجات خود را در گرو این می بینند که از کشور خود خارج شوند. ما به غرب نرفتیم و به اتحاد شوروی رفتیم به خاطر این که با آن مواضع ایدئولوژیک و با آن سیستم بوده ایم و تمام احزاب چپ در ایران هم در همین سیستم حرکت کرده اند.

س: این ارتباطات شما با «کا.گ.ب» محدود به رفت و آمد پیکها بود؟ یا در مسایل دیگر امنیتی هم شما با آنها همکاری می کردید؟ آیا امکان دارد «کا.گ.ب» به خاطر تماس با بعضی اعضای سازمان، از بالای سر رهبری سازمان حرکت کرده باشد؟

نگهدار: مسایل امنیتی ای که وجود داشت ما از قبل گفتیم که خودمان کنترل می کنیم. ما کنترل امنیتی را به هیچ فرد غیر سازمانی نسپردیم. اصلاً با آنها بحث کردیم که شما چه اطلاعاتی می توانید داشته باشید که این آدم مثلاً ارتباطاتی با وزارت اطلاعات یا سپاه، داشته یا نداشته؟ امکاناتی در اختیار شما نیست. بنابراین ما مسایل امنیتی خودمان را خودمان حل و فصل و کنترل می کنیم.

اما در جریان کار متوجه دو پدیده شدیم: یکی این که افرادی که از مرز می آیند مورد سؤالات اضافی قرار می گیرند و دیگر این که افراد سازمان اطلاعاتی شوروی به افرادی از سازمان ما که حالا در تاشکند و عشق آباد و باکو مقیم هستند، مراجعه می کنند و در مورد من، در مورد اعضای هیئت سیاسی، در مورد کمیته مرکزی و در مورد کادرهای دیگر اطلاعات می خواهند. اطلاعاتی از این دست که: اینها با هم چه می گویند، اختلافاتشان چیست؟! مسایلشان چیست و چه می کند و چه می نویسد و از این گونه، یعنی می خواهند اطلاعات مخفی از درون سازمان بدست بیاورند. ما متوجه این پدیده شدیم و در بدو ورود هم بود و این از نظر ما نه قابل درک بود، نه معقول بود و در مناسبات ما با حزب کمونیست اتحاد شوروی هم تأثیر مخربی داشت و حتا در ارتباط با سایر رفقایمان، فضای امنیتی مشکوکی را ایجاد می کرد. نشستیم و صحبت کردیم و گفتیم که ما به هیچ وجه و به هیچ یک از رفقایمان اجازه نمی دهیم که اطلاعات به غیر از سازمان در مورد درون سازمان بدهند و فقط گزارشات بایستی به دفتر سازمان بیاید. این را هم ابلاغ کردیم و بخشنامه ای وجود دارد و همه ی اعضای تشکیلات هم می دانند که ما گفته ایم مطلقاً اطلاعات از درون سازمان به هیچ منبعی، که از خارج سازمان مراجعه می کند، نباید بدهیم و نمی دهیم.

کار ادامه پیدا می کند و یعنی بازهم گزارش می آید که: «فلان مأمور اطلاعات شوروی به من مراجعه کرده و می گوید که این کار را برایش بکنم و این چیزها را بگویم». بگذریم که آن اطلاعات از نظر من اصلاً اطلاعات نبوده و بدرد نمی خورد ولی خوب او مأمور بوده و معذور، مثل بقیه کارهایی که در آن سیستم متمرکز دولتی می کنند، جمع آوری اطلاعات هم یک «پلان» بود که باید انجام و بیلان بدهی.

من این مسئله را با مسئولین حزب کمونیست اتحاد شوروی و مشخصاً با اولیانوفسکی که مسئول بین الملل مربوط به ایران و افغانستان بود، طی ملاقاتی طرح کردم. در آن ملاقات با او بحث کردم و گفتم که هیئت سیاسی کمیته مرکزی ما به این کار مأمورین اطلاعاتی اعتراض دارند. ایشان به من گفت که خوب چرا با مسئولین خود این سازمان مطرح نمی کنید که فاکت هایتان را بگویید؟ همان جا گوشی را برداشت و به مرکز اطلاعاتی مربوط به بخش ایران و افغانستان در «کا.گ.ب» تلفن کرد. رئیس این مرکز که فکر می کنم خودش را کنستانتینویچ معرفی کرد همراه شخص دیگری، به هتلی که ما بودیم آمدند و نشستیم و بحث کردیم. ایشان تکذیب کرد که چنین کاری می کنند. او گفت که سیاست حزب کمونیست شوروی نفوذ در احزاب برادر نیست. من گفتم که خوشحال شدم که شما می گوید سیاست ما نیست ولی چرا مأمورین این کار

را انجام می دهند؟ گفت که سر خود انجام می دهند و اگر شما باز هم مطلبی از این دست پیدا کردید به ما اطلاع دهید. من هم خوشحال از این ملاقات که مسئله از بالا حل شده است. ولی، باز داستان ادامه پیدا کرد و ما در هیئت سیاسی به این نتیجه رسیدیم که این خصلت کار هر سازمان اطلاعاتی است. بنابراین ما باید با آموزش و تربیت و مقاومت در برابر اینها، از درون سازمان خودمان اقدام کنیم. البته این روش تا سال 86 و 87 ادامه داشت و در زمان گورباچف این مسئله کمتر شد.

س: آیا نمونه‌هایی وجود دارد که بعضی از افراد سازمان، تشکیلات را ول کرده باشند و همکاری خود را با « کا گ ب » ادامه داده باشند؟ آیا شما در این مورد چیزی می‌دانید؟

نگهدار: این سؤال خیلی حساسی است که شما از من می‌کنید!

س: چون در این کتاب نه تنها از افرادی اسم می‌برد که خود اقرار کرده‌اند که با « کا گ ب » همکاری داشته‌اند حتی به گونه‌ای از علی توسلی و بعضی از افراد رهبری صحبت می‌کند که برای اکثر خوانندگان کتاب شک برانگیز است! البته سابقه‌ی حزب توده‌ی ایران نیز در این شک، بی‌تأثیر نبوده است.

نگهدار: من خیلی متأسفم و کتاب کار خیلی زشتی کرده است. حتی در مورد دستگیری دوست ما علی توسلی. زمانی که او را دزدیدند و به ایران بردند، برخی از افراد نام برخی از افراد را منتشر کردند به عنوان مأمورین سازمان اطلاعاتی فلان‌جا. این کار بسیار بسیار بی‌رحمانه و بسیار بسیار غیر اخلاقی است. من از هیچ کس اسم نمی‌برم، از هیچ کس. مگر آن که خود آن فرد اعتراف کند که چنین سابقه، پرونده یا چنین کاری داشته است. به هیچ وجه اخلاقی نیست که انگ جاسوسی جمهوری اسلامی، جاسوس « کا گ ب »، جاسوس سیا و از این قبیل را به کسی زد. این‌ها روش‌های کهنه‌ی دوران گذشته است که ما از آن مصیبت بسیار کشیده‌ایم. من بسیار متأسفم که آدمی غیر مسئول در کتاب خودش با سرنوشت آدم‌هایی که نمی‌داند و برایش هم مسلم نیست و یا لاقلاً از خود آن‌ها نشنیده یا از جانب دادگاه‌های صالحه در مورد جرایم آن‌ها رسیدگی و قضایی نشده، بازی می‌کند و برایشان حکم صادر می‌کند و از آن‌ها نام می‌برد. این‌ها فاجعه است و بسیار بسیار هم متأسفم که عده‌ای از دوستان ما هم این کار را کرده‌اند. البته فضای سازمان اکثریت طوری بوده که بسیاری از آن دوستان از این نوع نگاه که نگاه « مشکوک »، « خائن » و از سلب حق زندگی و امنیت مخالفان و رقبای درونی برگشته‌اند و دیگر این نگاه را نسبت به دوستان خودشان ندارند.

س: البته، کسانی که این کتاب را می‌خوانند متفاوت‌اند و هر کس هم بسته به درک خود. برداشت‌های خود را از این اطلاعات خواهد کرد. ولی در کتاب مواردی است که بهتر است خوانندگان ما از زبان خود شما هم ماجراها را بشنوند و آن وقت بهتر قضاوت خواهند کرد. کتاب در مورد خانمی بنام طوبا می‌نویسد: که سازمان - به طور مشخص می‌گوید فرخ - به او که یک دختر سیزده ساله هم داشته، مشکوک بوده، و بعد مطرح می‌کند که این خانم با صلیب سرخ هم درگیری پیدا می‌کند و مأمورین شوروی او را به مرز می‌برند و می‌خواسته‌اند او را تحویل ایران بدهند. ولی او را به شهری در ازبکستان می‌برند. پس از چندی یکی از بچه‌های شما که به او سر می‌زند می‌بیند که این مادر و دختر در وضع بدی هستند که به آن‌ها کمک می‌کند. و این خانم یعداها به آلمان می‌رود. آیا شما او را به یاد دارید؟

نگهدار: تا آن جایی که من یادم می‌آید، این خانم وابستگی به سازمان اعلام نکرده و سازمان نیز مسئولیتی در قبال او نداشت. تا آن جایی که یادم می‌آید - البته به گفته من استناد نکنید چون حافظه‌ی من خوب نیست و شاید پانزده سال از این واقعه گذشته و فقط الان با آن تصادف می‌کنم. در مورد کسان دیگری که وابستگی‌های دیگر داشتند و ما نمی‌شناختیم شاید چنین اتفاقاتی افتاده باشد. به هر حال من الان خاطررم نمی‌آید که چه شد ولی یادم هست که مسئله مشکوک شدن نبود چرا که او جزو تشکیلات ما نبود.

س: در کتاب مطرح شده که در یک مهمانی بزرگ، یک نوار ویدئویی که متعلق به یکی از کادرها بنام مریم بوده و از تمام میهمانان فیلم گرفته بوده گم می شود، برای همین به طور پنهانی در غیاب طوبا خانم به عنوان این که دزد آمده، منزل او توسط افراد کمیته‌ی امنیت سازمان - بنا بر گفته‌ی یکی از افراد به نام (م) عضو شعبه‌ی امنیت که بعداً اقرار کرده - برای یافتن فیلم ویدئویی بازرسی شده است. آیا چنین چیزی صحت دارد؟ و اصولاً خارج از اراده‌ی سازمان می‌توانست چنین چیزهایی اتفاق بیفتند؟

نگهدار: به خاطر می‌آید که نوار ویدئویی نبود، حلقه‌های فیلم عکاسی ظاهر نشده از مراسم ازدواج دوست گرامی فاطمه حریری با دکتر رضا جوشنی بود که دزدیده شد. واقعه مربوط است به مهر ماه سال 63. همه‌ی ما به شدت مشکوک و نگران شدیم. شخصاً به یاد نمی‌آورم که کسی را فرستاده باشیم که مخفیانه منزل کسی را بازرسی کند. با این حال الان نمی‌توانم تصور کنم که این کار در آن شرایط می‌توانست غیر عادی، غیر ضرور یا غیر قابل انتظار تلقی شود.

س: نویسنده مدعی است که گویا عده‌ای از کادرها و اعضای سازمان تصمیم می‌گیرند که در مورد کشتار زندانیان، تظاهراتی در مسکو داشته باشند. جلساتی برای تصمیم‌گیری برگزار می‌شود و کمیته‌ای از بین خودشان انتخاب می‌کنند که تظاهراتی را در میدان سرخ در اعتراض به این کشتارها سازمان دهد. مقامات شوروی به هیچ وجه به آن‌ها اجازه نمی‌دهند. نویسنده عنوان می‌کند که گویا رهبری سازمان هم - حتا جناح چپ - به این تظاهرات رضایت ندادند. برنامه به هر ترتیبی بود در مقابل دفتر سازمان ملل که جای پرتی بوده برگزار شده است. در ضمن مطرح کرده است که هیچ یک از اعضای رهبری سازمان شرکت نکردند. البته خود نویسنده هم حضور نداشته است! شما از این برنامه اطلاع داشتید و آیا با چنین برنامه‌ای موافق بوده‌اید یا نه؟

نگهدار: افرادی که در تاشکند زندگی می‌کردند و وابسته به سازمان هم بودند، آمدند و عنوان کردند که اگر بخواهیم علیه این کشتارها و اعدام‌ها اعتراض کنیم، در این جا چه کار می‌توانیم بکنیم؟ پاسخ من این بود که ما با اعتراض موافقیم اما باید به شکل قانونی باشد. و سازمان پاسخ‌گوی اعمالی که مطابق قوانین شوروی - در آن زمان نقض قانون و جرم محسوب می‌شد، نخواهد بود بهتر است که به مقامات قانونی شوروی مراجعه بکنید و اجازه بگیرید. و اگر اجازه ندادند، آن وقت همین مسئله را منعکس کنید. خبر بدهید که ما تقاضای تظاهرات در فلان محل را برای اعتراض علیه اعدام‌ها کردیم ولی مقامات شوروی متأسفانه اجازه ندادند؛ من با آن‌ها چنین بحثی داشتم و تا آن جایی که به حافظه‌ام رجوع می‌کنم با این تظاهرات مخالفتی وجود نداشته است. اما یادم می‌آید که ارزیابی‌ای از این کار بود با توجه به شناختی که از شرایط شوروی داریم! آیا این کار انعکاسی خواهد داشت؟ گفتیم که انعکاسی نخواهد داشت ولی شما می‌توانید بروید و این کار را تجربه کنید و ارزیابی من این بود که تأثیری در غرب نخواهد داشت و تا آن جایی که یادم می‌آید این حرکت انجام شد و بازتابی هم نداشت.

س: نویسنده در کتاب می‌نویسد: وقتی فرخ و بقیه از شوروی رفته بودند، یکی از بچه‌ها گاو صندوقی را در آن جا می‌بیند که در آن باز است و اسناد محرمانه‌ی سازمان، خصوصاً اسناد تشکیلات داخل در آن است / بعد هم می‌نویسد آن رفیق به رفیق (م) در آلمان تلفن می‌زند و او می‌گوید که اسناد را آتش بزنید. آیا شما در مورد این اسناد چیزی می‌دانید؟

نگهدار: این خبر درست نیست! افرادی که بدستور سازمان آمده بودند و کادری حرفه‌ای محسوب می‌شدند، از سال 89 شروع به مهاجرت به غرب می‌کنند. موج خروج از شوروی به نیمه دوم 89 بر می‌گردد. تا پائیز سال 89 هنوز جلسات هیئت سیاسی در تاشکند برگزار می‌شد و دفتر هم باز بود، از آخر سال 89 است که دیگر اعضای هیئت سیاسی و کمیته‌ی مرکزی هم تصمیم به خروج می‌گیرند و به کشورهای آلمان و سوئد و انگلیس و غیره می‌آیند، من همراه با چند نفر از رفقای دیگر نه به تصمیم سازمانی به آن معنی که هیئت‌ی وجود داشته باشد که تصمیم بگیرد بلکه بنا بر تصمیم شخصی خودمان در آن منطقه و همین طور افغانستان ماندیم تا همه‌ی امور مربوط به سازمان را که باقی مانده، به انجام برسانیم. از جمله چندین گام صندوق اسناد سازمانی بود

که می‌بایست تکلیف‌اش روشن می‌شد، از جمله رادیو زحمنکشان بود که آن زمان هنوز از افغانستان پخش می‌شد، از جمله دفتر سازمان بود که هنوز باز بود و عده‌ای هم برای حل و فصل مسایل خودشان به آن مراجعه می‌کردند یک نکته‌ی مهم این بود که هر کس که می‌خواست از شوروی خارج شود، احتیاج به ویزا و پاسپورت داشت و حل و فصل مسایل مربوط به خانه‌اش و کلی کار اداری، و همه این‌ها هم از طرف سازمان انجام می‌شد. یا عده‌ای اصلاً مدارک نداشتند و بایستی به مقامات شوروی مراجعه می‌شد که برای آن‌ها پاسپورت و مدارک سفر درست کنند که آن‌ها بتوانند سفر کنند. ما چند نفر خودمان تصمیم گرفتیم بمانیم و همه این کارها را سازمان بدھیم. این درست در اوج شدت بحران درون سازمان در یک ساله‌ی قبل از کنگره اول بود. این داستان تا اکتبر سال 91 طول کشید. در عرض این دو سال کارهایی که مربوط به تصفیه بوده، چه از نظر آدم و چه از نظر نقل و انتقال اسناد و چه از نظر بستن دفاتر و تحویل خانه‌ها و چه از نظر حل و فصل مشکلات افرادی که جدید می‌آمدند، انجام می‌شد.

بنا براین این که گفته شده همه ول کردند و آمده‌اند، منصفانه نیست. تازه بعد از اکتبر سال 91 هم رفت و آمد به آن‌جا صورت گرفته. اسناد آن‌جا بنا به تصمیم سازمانی در باره‌اش تعیین تکلیف شد و خوب من خودم شخصاً تصمیم گرفتم - چون آن زمان یک بحران هم در سازمان بود - که همراه با کادرهایی که آن‌جا بودند، تمام مدارک مربوط به افراد را که در آرشیو شعبه‌ی تشکیلات بود، از بین ببریم و از بین بردیم و چیزی باقی نماند. اسناد سیاسی هم که مربوط به کار خود سازمان بود، یعنی آرشیو نشریات یا کتاب‌خانه‌ی سازمان که خوشبختانه منتقل شد.

س: در مورد نکات اطلاعاتی کتاب - کتابی که از طرف فردی نوشته شده که خودش می‌گوید از سال 56 در ارتباط با سازمان بوده و در خانه تیمی زندگی می‌کرده و سیانور زیر لب داشته - پاسخ دادید و خوانندگان خود قضاوت خواهند کرد. اکنون ارزیاب شما از انتشار این کتاب که گویا برخی از اطلاعاتش « نادرست » و بعضاً « غیر مسئولانه » است ، چیست؟

نگهدار : من در ماه اوت امسال که در اردوی تابستانی سازمان در سوئد بودم این کتاب تازه منتشر شده و هنوز نخوانده بودم و تنها بین دوستانی که خوانده بودند بحث بود! بحث من با این دوستان این بود که چرا از انتشار این کتاب ناراحت هستید؟ ما الان سی سالگی‌مان را می‌گذرانیم و سی سال یعنی یک عمر فعال یک انسان که به پایانش نزدیک می‌شود و افراد ب فکر نوشتن و نگاه به پشت سر می‌افتند، همانطور که در مورد حزب توده ایران اتفاق افتاده و همانطور که در مورد جبهه ملی و رژیم سابق و غیره اتفاق افتاده. الان هم در مورد سازمان‌های دیگر و ما اتفاق خواهد افتاد و بسیار خوب است که افراد برگردند و به گذشته نگاه کنند و نگاه خودشان را به نگارش در آورند. حتماً هر کس بنویسد من با خیلی چیزهایش موافق خواهم بود و یا مخالف، هر کس این طور است و این یک نگاه است.

بعد که این کتاب را خواندم، دیدم که قبل از هر چیز محصول یک کار اطلاعاتی است که در دوره‌ی معینی و با اهداف معینی جمع‌آوری شده است. آدم‌های عادی که توی تشکیلات ما بودند و با ما زندگی کردند، به این شکل در جستجوی جمع کردن این نوع اطلاعات از درون تشکیلات نبودند. من مقداری شوکه شدم! چون این آدم را که ما به او صفر می‌گفتیم و با هم دوست هستیم از وقتی که به شوروی آمد می‌شناختم. آدمی بود بسیار ساده و خاموش و کمتر می‌گفت و اصلاً نمی‌نوشت. من این ارزیابی را نداشتم که او دلخوری و یا ناراحتی از روابط بین دوستانی که آن‌جا هستند، دارد. یعنی مناسبات و فضای آن‌جا به طبع او خوش نیامده و از ما ناراضی است. فکر می‌کردم که ما با یک دیگر هستیم و دوست هستیم. بعد در کتاب وی دیدم که فضایی که ترسیم می‌کند؛ فضای یک نفر شاک، ناراحت و دلخور از مناسبات است. چنین فضایی بین ما در واقعیت آن زمان وجود نداشت یا لاقول او وانمود می‌کرده که وجود ندارد.

در باره‌ی این که صفر چرا در آن‌جا کار اطلاعاتی می‌کرده و برای چه کسانی فاکت جمع می‌کرده و یادداشت بر می‌داشته؟ من اطلاع درستی ندارم و خود این دوست هم به ما نگفته که برای چه کسانی این کار را انجام می‌داده است. من فقط می‌توانم براساس ارزیابی‌ای که از سرنوشت این فرد دارم و فعالیتی که داشته، نظر بدهم.

تحلیل من این است که صفر بواسطه دوستانی که در تاشکند داشت و بواسطه روابطی که در پاریس و اروپا برقرار کرده بود، بتدریج تمایل به جریانی که بعداً تبدیل به «حزب دموکراتیک مردم ایران» شد، پیدا کرده بود. وقتی که خود من یک بار به سوئد رفتم آن‌جا نمایندگی «حزب دموکراتیک مردم ایران» را داشت و آن‌جا فهمیدم که این تمایل، همکاری و عضویت در آن جریان وجود دارد.

در آن زمان افرادی که می‌خواستند «حزب دموکراتیک مردم ایران» را تأسیس کنند، برایشان مسئله مرکزی مقابله با حزب توده ایران بود و البته روشن صحبت کنم که این تحلیل من است و نه اطلاع. یکی از مسایل مرکزی هم در درون سازمان بحث راجع به سیاست ما نسبت به حزب توده ایران بود. دو نظر وجود داشت یک نظر می‌گفت باید مقابله بکنیم و نظر دیگر می‌گفت که باید همکاری کنیم و مناسبات را حفظ کنیم. این نظر دوم می‌گفت که ما مخالف انشعاب در حزب توده ایران هستیم و مخالف انشعاب در درون سازمان هستیم و این شخصاً نظر من بود. این نگاه یا این سیاست می‌خواست وحدت حزب توده ایران و سازمان و مناسبات این دو حفظ شود، این نظر از جانب بنیان‌گذاران «حزب دموکراتیک مردم ایران» بشدت مورد مخالفت بود. مسئله را به عنوان یک اشتباه و به عنوان افتادن در دام اتحاد شوروی و «کا.گ.ب» می‌دیدند. این نظر اساساً اعتقاد نداشت که یک سازمان سیاسی در آن دوران می‌تواند همکاری خودش را در عرصه بین‌المللی با سایر احزابی که مثل او فکر می‌کنند ادامه بدهد و در عین حال استقلال خودش را حفظ کند بدون این که وابستگی داشته باشد یا حرف شنوی و یا بخواهد سیاست‌های آن‌ها را اجرا کند.

تلاش سنگینی از جانب رفقای ما صورت گرفت که مانع انشعاب در حزب توده ایران بشود و همه می‌دانند که خود من هم در این مبارزه و تلاش شرکت داشتم. از آن سو تلاش بسیار سنگینی از جانب رهبری حزب توده ایران و منشعبین از حزب توده ایران صورت گرفت که در درون سازمان انشعابی صورت گیرد و جناح تندرو از جناح کندرو - چپ از راست - جدا شود و بعد از این انشعاب وحدت مجددی صورت بگیرد بین حزب توده و بخشی از سازمان و بین منشعبین از حزب توده و بخش دیگری از سازمان. در حزب توده ایران و همه ی گرایش‌های این پروژه را داشتند و فکر می‌کردند که در عمل هم چنین خواهد شد. ما گرایش نیرومندی در سازمان مخالف این پروژه و برنامه بودیم. از این نظر و در آن زمان کسانی که در مقابل این سیاست می‌ایستادند از چشم منشعبین از حزب توده ایران به عنوان توده‌ای، «کا.گ.ب» ای، مشکوک دیده می‌شدند. صفر در این چنین فضایی قرار گرفته بود، و آن فاکت‌هایی را که جمع کرده یا آن استدلال‌هایی که برای خودش نوشته، بنوعی سمپاتی نسبت به جناح چپ و به نوعی نگاهی مشکوک یا مردود و یا حتا در مواردی دشمنی نسبت به جناح دیگر را نشان می‌دهد.

پس از آن دوران ما به کنگره اول می‌رویم و سازمان نشکسته و سالم از کنگره بیرون می‌آید و انشعابی صورت نمی‌گیرد. این امر موجب تعجب محافل حول و حوش سازمان که اکثراً رفقای حزب توده ایران یا منشعبین آن بودند، شد که چطور چنین مسئله‌ای اتفاق افتاد؟!

چند سال می‌گذرد و حزب دموکراتیک مردم ایران جایگاه خودش را پیدا می‌کند و دیگر مسئله‌ی مرکزی سیاست گذاری در ذهن آن‌ها مخالفت با حزب توده ایران، نیست و این موضوع برای آن‌ها ثانوی می‌شود. موضع چپ، انقلابی و سرنگونی‌خواه نیز کنار گذاشته می‌شود و مواضع معتدل و اصلاح طلبانه در این گروه از اعضای سابق حزب توده ایران جا می‌افتد.

س: یعنی در واقع به بخشی از سازمان که در سابق مخالف آن بود نزدیک تر می‌شود؟

نگهدار: در سازمان هم همین روند طی می شود و موضوع مناسبات حزب توده ایران با اتحادشوروی و به تاریخ می پیوندد و مسایل سیاسی روز جامعه ما در دستور قرار می گیرد. این که موضع شما نسبت به حکومت جمهوری اسلامی ایران چیست؟ جریاناتی که بیشتر طرفدار پایان دادن یا از بین بردن کل سیستم از طریق فشار بودند و جریاناتی که بعدها طرفدار اصلاحات یا تغییرات در درون سیستم موجود سیاسی کشور شدند. این جناح های سیاسی براساس مشی شان توی سازمان از یک دیگر تفکیک می شدند و نه براساس موضع شان در قبال حزب توده ایران. نگاه حزب دموکراتیک مردم ایران هم نسبت به سازمان تغییر پیدا کرد و باز هر دو گرایش که در سازمان وجود داشت برداشت مثبت داشت. حالا بگویم که با یکی نزدیک و با دیگری نزدیک تر بود. من فکر می کنم که حزب دموکراتیک مردم ایران انتشار چنین کتابی را و چنین «اطلاعاتی» را که در دنیای دیگری می توانسته اهداف دیگری را برآورده کند، امروز زائد، غیر ضروری و مسئله ساز ارزیابی می کند. ولی افراد خاصی که از 15 سال قبل به این کار گماشته شدند و تلاش کردند و زحمت کشیدند و آن را تولید کردند، الان نمی توانند به راحتی از محصول کار خودشان دست بکشند.

به نظر من کسانی در شرایط فعلی بر انتشار این جزوه مصر بوده اند که در ذهنشان از تاریخ چپ ایران و نقش آن در ایران معاصر برداشت منفی غلبه دارد. من فکر نمی کنم حزب دموکراتیک مردم ایران و سازمان فدائیان اکثریت طالب این نگاه باشند.

س: در این جا این نکته را باید اضافه کرد که: خود نیروها و سازمان های چپ هم با سیاست ها و روش هایی که زمینه ساز حمله به چپ است، برخورداردی متعهدانه نداشته اند! برای نمونه برخوردی که با نسل جوان امروز دارند! نسلی که در انقلاب ده ساله بوده و امروز به سی و چند سالگی رسیده! نسلی که در نوک پیکان جنبش های سیاسی درون کشور قرار دارد و با نسل مبارز قبلی خود گسست تاریخی. اطلاعات زیادی هم در باره نسل قدیم در اختیارش نیست. آیا در چنین شرایطی دادن اطلاعات غلط به این نسل مسئله ساز نخواهد بود؟ منظوم فتح الله زاده یا سازمان شما نیست! بلکه وزارت عریض و طویل اطلاعات جمهوری اسلامی است! که با «تاریخ سازی» و جعل و سند سازی و... اطلاعات غلط را در اختیار جنبش جوان ایران قرار می دهد؟

آیا فکر نمی کنید که خود سازمان ها، افراد، و بازیگران اصلی و مسئول هستند که می توانند با برخوردی نقادانه به اشتباهات گذشته ی خود، اطلاعات درست را در اختیار آیندگان قرار دهند؟ مثلاً در مورد همین دوران اقامت شما در شوروی! به دلیل اتفاقاتی که برای حزب توده ی ایران افتاده!! نگرانی هایی در مورد سازمان اکثریت وجود دارد که شنیدن روند زندگی این دوران از زبان کادرها و اعضای و رهبری درگیر مسایل، اهمیت دو چندانی پیدا می کند! آیا بهتر نیست حداقل یک گزارش و یا نقد و بررسی از این اتفاقات و تصمیم گیری ها در شوروی، از طرف خود سازمان منتشر شود؟

نگهدار: من مخالفم که سازمان های سیاسی وارد ارزیابی های تاریخی شوند. ارزیابی های تاریخی چیزی نیست که بشود روی آن ها متحد شد و محل گفت و گو و بحث و تفاوت نظر و تنوع نظر هستند. به هیچ وجه نباید تصورات واحدی در باره ی گذشته ی هیچ یک از جریان های سیاسی تولید کرد و یا تلاش کرد تصوراتی را که صاحب نظران مختلف یا ناظران مختلف که خود شاهد آن وقایع بوده اند، تولید می کنند و می نویسند، یک کاسه کرد و جمع کرد و حالت سازمان یافته یا متشکل و یا برآمد عمومی یک جریان را بدان داد. این کار یعنی مقابله با آزادی فکر، مقابله با استقلال نظر. ما باید فضایی درست کنیم که اگر صفر این کتاب را می نویسد، نگاه و برخورد ما نباید بگونه ای باشد که جرأت دیگران را کم کند، بلکه باید تولید مسئولیت بکند و تولید حساسیت بکند که دیگران هم قلم بدست بگیرند و بنویسند.

اما دیگران یکاش اینقدر سطحی، خرده بین، سرسری و ولنگارانه با وقایع، با شخصیت ها، با روندها و تاریخ رفتار نکنند. شما وقت و انرژی زیادی برای این مصاحبه گذاشتید که بسیار ارزشمند است. اما یکاش کسی -جز مشوق اصلی صفر در این کار- پیدا شود که در باره ارزش و اهمیت کار صفر نظری جز من داشته باشد. مطمئنم که اگر پای اغراض سیاسی ضد چپ در میان نباشد چنین کسی یافت نخواهد شد.

س: پس شما معتقدید که بهترین روش همین مراجعه هر فردی و یا نشریه‌ای - مثل امروز که به شما مراجعه کرده‌ایم و نظرتان را می‌پرسم! - به افراد است تا وقایع تاریخی و ارزیابی‌ها و نقد گذشته روشن شود!؟

نگهدار: بله ، و بسیار کار درستی کردید! آن کسانی که در زمینه اطلاع رسانی به جامعه و تولید شفافیت بیشتر در فضای سیاسی حساسیت و علاقه‌ی بیشتر دارند، به خصوص روزنامه‌نگاران. اگر این کار، به فضای سنگین و پیش داوری و اتهام آلوده نشود. البته من کار محققین تاریخ معاصر را هم اضافه می‌کنم. کار مازیار بهروز، علیرغم تمام محدودیت‌های اطلاعاتی‌اش بسیار مفید است. کارهای ابراهامیان که جای خود دارد.

س: در کتاب بخشی راجع به افراد فرقه‌ی دموکرات است که واقعاً تکان دهنده است. از پانصد تبعیدی ایرانی که در زمان استالین در اردوی کار سیبری بودند تنها صد نفر زنده مانده‌اند. ضمناً مطرح شده که برخورد حزب توده با آن‌ها بسیار بد بوده و در مورد سازمان هم همین را مطرح می‌کند! نظر شما در مورد این افراد فرقه و سرنوشت شومشان و برخورد مقامات شوروی و سازمان شما با آن‌ها، چیست؟

نگهدار: آن مسئله‌ای که راجع به «فرقه» و تاریخ حزب کمونیست ایران و «سلطان‌زاده» و بعد هم مهاجرت نسل اول توده‌ای‌ها به آن‌جا و غیرو و غیرو ، چیزهاییست که مطالعات و تحقیقات مفصلی در موردشان صورت گرفته است. سازمان‌های دیگری هم در کمینترین بودند که فشارهایی را متحمل شدند. من وقتی از زاویه سیاسی - نظری به مسئله نگاه می‌کنم، می‌بینم که یک روند استحال‌ه‌ی جبری در حزب کمونیست اتحاد شوروی بعد از بقدرت رسیدن اتفاق می‌افتد و آن سیستم اگر می‌خواست سرپا بماند بجز آن استحال‌ه‌ی چاره‌ای نداشت و آن کارها اتفاق می‌افتاد. مسئله‌ای که من در مقابل خود قرار می‌دهم این است که آیا درست کردن آن سیستم اصلاً درست بود؟! که بعداً این تبعات را داشته باشد؟! کسی که می‌خواهد همه چیز دولتی شود و قدرت متمرکز و یک پارچه درست بکند و جامعه را مونولیت تولید بکند، باید چنین کارهایی را هم بکند. لذا پروژه باید از بیخ مورد ارزیابی قرار بگیرد.

در دوره‌ای که ما در شوروی بودیم، با «فرقه‌ای‌ها» مناسبات دوستانه داشتیم و سعی می‌کردیم بدگویی و رودر رویی بین سازمان و آن‌ها به وجود نیاید. اما یک سری رفتارها از آن‌ها می‌دیدیم که به نظر ما خوش آیند نبود. مثلاً برخی از دوستان شهر «مینسک» بودند و بعضی از رادیوهای خارجی را ضبط می‌کردند - آن موقع امکانات امروز نبود - و پس از پیاده کردن نوار آن‌ها را به مینسک پست می‌کردند. در آن‌جا یکی از مسئولین ساختمان که «فرقه‌ای» بود آن‌ها را باز می‌کند و می‌بیند که مربوط به رادیو بی‌بی‌سی و اسرائیل و امریکا است و مراتب را به حزب کمونیست اتحاد شوروی گزارش می‌کند. ما مورد اعتراض قرار گرفتیم که آیا این کارها را انجام می‌دهیم که به نظر من مسخره بود.

به نظر من آن‌ها متعلق به نسل گذشته بودند و با آن حد آزادی فکر که در درون سازمان ما وجود داشت، ناآشنا و بیگانه بودند. حال اگر صفر یا هر کس دیگری ادعا کند که در سازمان و در آن دوره ما فضای عدم اعتماد غالب بوده و روی افراد کنترل سیاسی داشتیم و آن‌ها را مشکوک تلقی می‌کردیم یا بیرون می‌انداختیم ، ادعایش نادرست است. ممکن است چنین پدیده‌هایی در این یا آن گوشه به چشم خورده باشد ولی فضای عمومی سازمان چنین نبوده است. در سازمان اصل بر اعتماد رفیقانه بوده است و این شاید یکی از رازهای مهم بقای آن بوده باشد.

س: حال که چنین نظری را مطرح می‌کنید! این سؤال پیش می‌آید: شما که اکنون نگاهتان به جهان جلو رفته! نسبت به آن شش سالی که در شوروی بودید ، آیا به روابط خودتان با مقامات و سازمان‌های شوروی انتقادی دارید؟

نگهدار: نه در مورد این شش سال بلکه به طور کلی بارها این سؤال را از من کرده‌اند. فوکوس کردن روی این مناسبات ، که به نظر من اهداف سیاسی خاصی را در دوره خاصی داشته که آن هدف چنان که گفتم امروز در مرکز سیاست قرار ندارد . اگر کسی بخواهد آن را به موضوع مرکزی تبدیل کند ، در حاشیه قرار خواهد گرفت. موضوع مهم‌تر و عمده‌تر و به عنوان تجربه زندگی این است که بپرسید اگر امروز

می‌ایستادید و تأمل می‌کردید که چه کارها درست و چه کارها غلط است ، کارهایی که در آن زمان نمی‌کردید کدام بود ؟ به عبارت دیگر و تحت عنوان خطاها : در مدت هشت سالی که من دبیر اول سازمان - از 1982 تا 1990 - مرکزی‌ترین نقد من به کدام موضوع بر می‌گردد ؟

من به این نتیجه می‌رسم که ارزیابی ما از توازن نیروها در انقلاب بهمن خطا بود. ما می‌بایست از قبل می‌فهمیدیم که از طریق مقاومت و رودر رویی قادر نخواهیم شد که ایده‌آل‌های خاص برون حکومتی را (حالا ضد امپریالیستی است یا دموکراتیک است یا عدالت پژوهانه است و ... و ایده‌آل را باز می‌گذارم - که مال ما و در قلب ما بود) با سازماندهی بسیج مردم برای ایستادن پیش ببریم. درست کردن تشکیلات توده‌ای در میان مردم ، سازماندهی شهرستان‌ها و محلات و شبکه مخفی درست کردن در ایران غلط بود. وقتی که ما می‌دیدیم موج سرکوب حکومت جمهوری اسلامی در حال نزدیک شدن است و مقابله‌ای خونین هم از جانب « مجاهدین خلق » یا « پیکار » و « راه کارگر » سازمان داده شده برای این که جلوی این هجوم را بگیرد ، همه ما می‌بایست می‌فهمیدیم این هجوم همه راله خواهد کرد و فجایع بسیار در مملکت اتفاق خواهد افتاد و می‌بایست عقب می‌کشیدیم ، تشکیلاتمان را تعطیل می‌کردیم و هم می‌گفتیم که امکان این که ما تشکیلات مخفی در ایران داشته باشیم وجود ندارد ! کارها تعطیل و بروید دنبال زندگی‌تان و در مقابل حکومت جمهوری اسلامی ایران هم ما به هیچ وجه برآمد سازمانی متشکل و نیرو نخواهیم داشت. کادریایی بودند شناخته شده ، علنی ، کار سیاسی کرده و تشدید استبداد جان آن‌ها را به خطر می‌انداخت ؛ اینان تک تک از کشور خارج می‌شدند و یعنی همان تصمیمی را که ما در سال 1369 گرفتیم می‌بایست در سال 1360 می‌گرفتیم که ما تشکیلات نخواهیم داشت. اگر ما از همان سال‌های 60 یا 61 یا 62 در زمینه‌ی نوع فعالیت در ایران به همان نتیجه‌ای می‌رسیدیم که در سال 69 رسیدیم، نه این مقدار مهاجرت و دربدری داشتیم و نه این مقدار مسئله که الان خواهیم ببینیم کجایش درست بوده و کجایش غلط بوده ! من ار بیخ به مسئله که در زمینه سیاست گذاری در قبال حکومت جمهوری اسلامی ایران هست ، ایراد پیدا کردم. فکر می‌کنم که آن برخورد ما برخوردی تند و ناسنجیده بود و مبتنی بر تحلیل دقیق شرایط سیاسی نبود . کسانی که احتیاج دارند سازمان مخفی را حفظ بکنند ، مبارزه مخفی متشکل را در این شرایط حفظ کنند و در عین حال نسبت به تبعات آن ایراد دارند ، به نظر من در تناقضند.

پرویز قلیچ خانی: با سپاس فراوان از شرکت شما در این گفت و گو.

"ویژه نامه‌ها" | نشر دیگران 1 2 3

روزانه‌ها... نشر دیگروان | روزانه‌ها... نشر دیگروان